

# افغانستان در قرن ۱۹

( ۵ )

## فصل پنجم آغاز انتقام جوئی برادران فتح خان

کامران پس از این که از جمع آوری برادران فتح خان آگاه شده بفکر افتاد تا از ائتلاف برادران بارکزائی جلو گیری کنند برای این مقصد اولتر پردل خان را که نزد او اسیر بود در نظر گرفت و با او ملاقات کرد و وعده داد که اگر برادران خویش را از مخالفت مانع شود لقب میر بارکزائی ها باو داده خواهد شد - اما فتح خان از حبس برای پردل خان پیغام فرستاد که این خواهش را نپذیرد و هر طور است از حبس فرار کنند در ناد علی بادیگر برادران خویش بیوندند و متحداً برای انتقام و خارج ساختن حکومت از کف شاه محمود و کامران اقدام کنند و پردل خان چنان کرد و فرار نمود و نزد دیگر برادران خویش رفت و با فتح خان را با ایشان باز گفت آنوقت کامران بفکر افتاد تا از خود فتح خان کار بگیرد بنا بران برای او پیغام فرستاد که برادران خویش را از مخالفت باز دارد و دران صورت خود او رها و باعزاز در دربار قبول خواهد شد و برادرانش هر کدام موقع سابق خویش را احراز خواهند کرد اما فتح خان این را هم نپذیرفت و کامران عصبی شد امر داد تا چشمان او را بیکلی از کاسه خارج سازند و آن مرد دلیر و برد بار بدون آنکه آهی بسکشد باین عذاب تازه و وحشیانه تن داد و از تصمیم خود صرف نظر نکرد و سپس کامران او را محبوساً نزد محمود فرستاد و محمود اردیبن او خیلی متأسف شده پیش نهاد کرد که باوصف کوری وزیر او باشد (۱) ولی فتح خان در جواب گفت بسیار سائل وزیر شما بودم و ثمره آن را دیدم اکنون از من کاری ساخته نیست بگذار آرام باشم دیگر مرا به سیاست تعلقی نخواهد بود .

از طرف دیگر محمد عظیم خان که در کشمیر از کور شدن فتح خان شنید بفکر انتقام افتاد و دوست محمد خان را که به بلخ فرستاده شده بود برگرداند و بیکدیگر اشتبانه بود از حبس رها کرد و با عسکری جهت تصرف پشاور اعزام داشت (۲) و خود به شاه شجاع نوشت که از گذشته صرف نظر کرده و باهم متحد شوند و برای گرفتن تاج و تخت بطرف کابل مارش نمایند شاه شجاع که خود را قبلاً چنانچه گفتیم به انگلیس تسلیم نموده بود درین باره با مامورین انگلیس داخل مذاکره شد و مستر (وری) نماینده سیاسی انگلیس مقیم لود یانه باو مشوره اتحاد با سرداران بارکزائی را نداد و گفت که رئیس و سرداران بارکزائی صمیمی و دایمی نیست اما اگر شاه برای استرداد تاج و تخت آبائی خود اقدامی را در نظر داشته باشد مانعی نخواهد داشت چنانچه شاه شجاع بدون آنکه به محمد عظیم خان جوابی بدهد مشغول جمع آوری شد و از بین رفتن فتح خان را برای کامیابی خرد شکون نیکی گرفت و بزودی بروی دیره جات لشکر کشید و سمندر خان بامیزائی را که از طرف شاه محمود بعد از کور شدن فتح خان عوض نواب محمد زمان خان (برادر زاده فتح خان) مقرر شده بود قهراً اخراج کرد و میران

(۱) شیرازی : تاریخ احمد شاه درانی

(۲) یسن - مسافرت ها در بلوچستان و افغانستان و پنجاب جلد ۳ صفحه ۳۹ - ۴۰

سند نیز بدون جنگ قبول اطاعت کرده و شهزاده محمد تیمور بن شاه شجاع به سند اعزام شد و هم شاه شجاع زمان خان را دوباره به حکومت آنجا برقرار ساخت تا به این وسیله به صورت غیر مستقیم خود را طرفدار برا دران فتح خان معرفی کرد و باشد چنانچه پانزدهمین و ضعیف ترین دران و سر بلند خان (یسراو) و مددخان اسحق زائی از قندهار بر کاب شاه شجاع پیوستند درین وقت بود که دوست محمد خان از کشمیر سرا زیر شده بمعیت برادر خود یار محمد خان پشاور را از کار گذاران شاه محمود تسلیم گرفت و چون از شاه شجاع اثری ظاهر نشده بود بصواب دید خود شهزاده ایوب بن تیمور شاه را به سلطنت برداشت اما بزودی شاه شجاع از این واقعه اطلاع یافته بر پشاور حمله کرد و شاه ایوب را اخراج نمود درین بین خود محمد عظیم خان به علاقه چچ هزاره رسیده از شاه شجاع ملاقات خواست و خواهش کرد که دور از عسکر گاه باو ملاقات کند شاه شجاع که طبع مغرور و پرسوء ظنی داشت نپذیرفته بدستخط خود نوشت که اگر ملاقات میخواهید بدربار عام بیایید و سردار محمد عظیم خان از این سخن بیشتر بدگمان شده چون دید که شاه شجاع جور آمده نمیتواند برای اخراج او از پشاور آهنگ جنگ کرد و شاه شجاع را شکست داد که از آن جا به دیر اسماعیل خان رفت و بعد به شکار پور نقل مکان نمود .

اما در ضمن تصرف شاه شجاع بر پشاور و شکست ایوب شاه دوست محمد خان از موقع استفاده کرده بطرف کابل مارش کرده بود در کابل شهزاده جهانگیر بن کامران از طرف جد خود شاه محمود حکومت میکرد از خبر نزدیک شدن دوست محمد خان شهزاده موصوف در بالا حصار حصار شد و دوست محمد خان که از پشاور توسط جهانداد خان برای عطاء محمد خان نور زائی وزیر جهانگیر پیغم فرستاده بود که اگر میخواهند واقعه کور ساختن فتح خان که در هرات بدست عطاء محمد خان موصوف صورت گرفته بود فراموش شود بایند با دوست محمد خان همکاری کنند در فریب می می مهر و نزدیک کابل اخذ مرقع کرد و عطاء محمد خان نزد او آمده عهد و پیمان کردند که از گذشته صرف نظر کنند و محمد شاه برای بر انداختن سلطنت محمود اقدامات نمایند عطاء محمد خان از تمام برادران بارگزارائی عهد فر آن خواست اما دوست محمد خان که نقشه اش معلوم بود دیگران را به امضاء امر داده صرف پیر محمد خان را بنام آنکه مریض و در مجلس حاضر نیست از امضاء کردن مانع شد چنانچه بزودی پس از این عهد و پیمان عطاء محمد خان را روزی در ضمن یک مجلس دستگیر و توسط پیر محمد خان کور ساختند .

جهانگیر نیز پس از ۴۰ روز محاصره بعد از اینکه نفری دوست محمد خان قصر بالا حصار را نقب زدند بهمدستی باقر خان کورت و جمعی از قزلباشه فرار نموده در قندهار به جد خود محمود شاه پیوستند . دوست محمد خان بلافاصله شهزاده سلطان علی بن تیمور شاه را بدون انتظار رسیدن محمد عظیم خان و با معلوم کردن رای او به پادشاهی اعلان نموده خود را وزیر او معرفی کرد و از این جا جاه طلبی مستقیم دوست محمد خان شروع میشود و یا اینکه از اکثر برادران سن کوچک

واز حبث نفوذ قومی کمتر و جزیک برادر سکه ( امیر محمد خان ) نداشت باز هم به مقابل برادران بزرگ خویش تاسا لیان دراز در حال مجادله بود تا همه را یکی بعد دیگری از میدان خارج و حکومت افغانستان را برای خود مسلم ساخت که تفصیلات این مبارزه را در صفحات آتی مشاهده خواهیم کرد باهم از همین وقت است که دوست محمد خان بصورت مستقل در تاریخ افغانستان رول بازی میکنند میتوان گفت که تا زمان افتداری فتح خان دوست محمد خان در زیر نقشه و هدایت او کار میکرد و پس ازینکه فتح خان از بین رفت دوست محمد خان بدیگر برادران خویش حق قیادت را فائل نشده و خودش بالا استقلال شروع به عملی کردن نقشه های خویش نمود و افسوس که برادرانش تاسا لیان دراز این موقعیت و صلاحیت را برای دوست محمد خان قابل نشده به مقابل آن مقاومت کردند و همین مقاومت ها سبب پسا بدبختی ها برای افغانستان گردید والا اگر از روز اول قیادت دوست محمد خان را که از همه شان با کیفیت تر بود می پذیرفتند و سلطنت محمد زائی را از همان بدوز وال سلطنت سدوزائی جانشین آن می سلختند شك نیست که افغانستان از ضعف و خانه جنگی و پارچه پارچه شدن های که از اینر مبارزات دوست محمد خان و مقاومت های برادرانش که در يك عرضة نسبتا طولانی دوام کرد نجات می یافت و اجانب موقع مداخله را در افغانستان نمی یافتند.

علی ای حال بزودی کامران از هرات حرکت و شاه محمود از فندهار جمع آوری کرده بنظر ف کابل ر و آوردند تا دوست محمد خان را دفع کنند عسکر شاه محمود مشتمل بر ۳۰ هزار نفر سوار و پیاده بود - بالمقابل دوست محمد خان بیش از ۳ تا ۵ هزار نفر همراه نداشت قوای شاه محمود در سید آباد وردك توقف کرد شاه محمود برای بار آخر به فتح خن که محبوسا در رکاب او التزام داشت پیغام فرستاد تا برا دران خویش را از جنگ مانع شود اما او قبول نکرد - محمود او را بحضور خود خواسته التجا نمود فتح خان بجواب گفت که بعد از کور شدن اقتداری نداشته و نمی خواهد با مور مملکتی مداخله کند و اسباب اذیت برادران خود را فراهم سازد و چون شاه باو گفت که من به برادرانت وزارت و حکومت میدهم فتح خان زهر خندی کرده جواب داد : دتو چیزی را بانها وعده میدهی که قبلا از دستت رفته است و حتی يك شخص ایننا هم میتوانند با اندك قوه آن را از خود بسازد و این فکر را بایست قبل از کور کردن من میکردی من از هر چه دل کنده ام و مقدرات خود را هر چه باشد استقبال میکنم ( ۱ )

شاه محمود که از گفتار اخیر او غضب ناک شده و کامران نیز آنش او را تیز تر میساخت پس ازین جواب قطعی مایوس کننده تصمیم بر قتل او نموده و برای اینکه بواسطه قتل او زمینه را بین برادران بزرگتری و دیگر سرداران درانی هم رکاب خود برای همیشه خراب ساخته موقع اتحاد را بین شان باقی نگذارد امر داد تا بدست تمام سرداران درانی قطعه قطعه شود و بعد پارچه هایی پراکنده را برای دفن پنهانی فرستاد که در مزار علی لالا

علیه‌الرحمه دفن شد او آخر ۱۸۱۸ ع ۱۲۳۴ ه ق (۱) .

پس از قتل فتح خان محمود عزم را برای جنگ با بردران بار کزائی جزم نموده از سید آباد به میدان پیش قدمی کرد اما چون دانست که دوست محمد خان کوتل ارغنده را استحکام بندی نموده بنا بران بطرف آب بازک دور خورد و دوست محمد خان نیز از توجه او باین سمت ارغنده را گذاشته در فریه هند کی (چهل ستون) اخذ موقع کرد دوست محمد خان درک کرده بود که با این قوه قلیل خود نمی تواند کاری از پیش برد پس با فکر سیاسی که داشت فیصله کرد که از راه تدبیر باید باقوای دشمن مقابله کند چنانچه مکتب جمعی از طرف سران لشکر محمود بنام خود ترتیب داد و بدست قاصدی هنگام شب به اردو گاه محمود فرستاد و طوری کرد که قاصد دستگیر شود این مکتب که بدست محمود افتاد فکر و سواسی او آن ها را حقیقت پنداشته بر سران لشکر خود بدگمان شد و هر چند آنها قسم و قرآن یاد کردند که حقیقت ندارد شاه متسلی نگشت خصوصاً در حالیکه سالو خان ملقب به شاه سید خان که اعتمادی شاه بود باو گفت که سران غلط میگویند و دو طرفه بازی میکنند و از طرف دیگر شاغاسی دلاور از سوء رفتار کامران بطرف دوست محمد خان

رفت این گمان ها در قلب شاه سست عنصر و پسر بی تدبیر او رسوخ یافته هنگام شب بدون اینکه بکس اطلاع بدهد از اردو گاه خارج و بطرف قندهار فرار کردند علی الصباح که لشکریان محمود از فرار او خبر یافتند اسلحه را گذاشته راه قندهار را در پیش گرفتند و عده از خاصان او تاغزنی از عقب او اسپ را ننداند اما از بس شاه و شهزاده در فرار عجله داشتند تا قلات غلزائی بانها رسیده نمیتوانستند که زود اظهار عقیده کنند که فرار ناهنگام محمود و کامران در اثر رسیدن این خبر بود که برادران دیگر فتح خان بر قندهار حمله کرده و آن شهر را محاصره کرده اند پس محمود از خوف اینکه راه عقب نشینی او قطع نشده قندهار و هرات بحیث مرکز عملیات آینده در دستش بماند از کابل صرف نظر کرد (۲) صاحب سراج التواریخ میگوید که دوست محمدخان ، عطا محمدخان حاکم سابق کشمیر را بان مقام چشم فتح خان کور ساخته و زداو اسیر بود مجبور ساخت تا مکتوبی بنام برادرش که در اردوی محمود بود بنویسد و از ملحق شدن سران درانی هر کاب محمود باو اطلاع بدهد و در این مکتوب بود که شاه و شهزاده تصمیم به فرار نمودند (۳) به هر حال هر یکی از این روایات که حقیقت داشته باشد نتیجه اش شکست شاه محمود و کامیاب شدن دوست محمدخان بود که گویا ازین تاریخ سرداران بار کزائی سلطنت سدوزائی را در افغانستان جز بنام او آن هم برای چندی باقی نگذاشتند و زمام امور را کاملاً بکف

(۱) شرح يك مسافرت جلد اول صفحه ۷۶۲ الاسبس پاریس در کتاب عروج بار کزائی مینویسد که فتح خان در وقت مرگ هم مانند زمان کور شدن آهی نکشید و با تنهای صبوری سرنوشت خود را استقبال کرد و جز نام خدا که بر زبان میراند چیزی نگفت یکی از شعرای وطن در مرثیه او آیات ذیل را سروده است که ما ده تاریخ فوت او نیز از ان استنباط میشود بی تحریر تاریخ شهادت - ز قول ها نغم این گشت مشتق - سراز مهر خموشی گبرو میگو - به سید آباد گشت کشته بناحق ۱۲۳۴ ه ق

(۲) کوتولی مسافرت به شمال هند جلد دوم

(۳) سراج التواریخ جلد اول

خود گرفته شاهان پوشالی را برای اسم تاموقع مساعد شدن فرصت بر تخت کابل قبول میکردند از انطرف وقتیکه شاه محمود و کامران بقندهار نزدیک شدند آن شهر بدست برادرخان فتحخان فتح شده بود و گل محمد خان یویلزائی حکمران آنجا که مدتی شهر را به انتظار معلوم شدن کار کابل در حال محاصره نگه داشته بود پس از اطلاع شکست محمود آنرا تسلیم سرداران بارکزائی نموده بود . ( ۱ )

محمود و کامران بلادرنگ راه را چپ ساخته بطرف دهله رفتند و بعدها که مرفوع را مساعد یافتند بطرف هرات حرکت کرده حکومت جداگانه در آنجا برای خود قایم ساختند که مدتی دوام داشت از طرف دیگر محمد عظیم خان پس از تامین پشاور باشاه ایوب سدوزائی بطرف کابل حرکت کرد دوست محمد خان از او پذیرائی نمود اما محمد عظیم خان پادشاهی سلطان علیشاه را نپذیرفته دوست محمد خان را مجبور ساخت از او صرف نظر کند و ایوب شاه را به پادشاهی بشناسد و خود نیز از وزارت چشم پوشیده به سهمی که از طرف برادر بزرگش باو تعیین شود قانع باشد و صرف برای تقدیر خدمتیکه در دفع محمود کرده بود حکومت غزنی را بانوپ مشهور به ( زیرزنک ) به او عطاء کرد ( ۲ ) و از این جا اختلاف نظر بین محمد عظیم خان و دوست محمد خان آغاز یافت ( اوائل ۱۸۱۹ - ۱۲۳۵ ه ق )

### فصل ششم - آغاز حکمرانی برادران فتح خان

در حقیقت از این وقت حکمرانی بارکزائی ها شروع میشود زیرا محمد عظیم خان در کابل یار محمد خان در پشاور و چهار خان در کشمیر و پردل خان در قندهار و نواب زمان خان در دیره جات زمام امور را بسکف خود داشته و اگر در کابل ایوب شاه پادشاه شناخته میشد این پادشاهی او بنام بوده و هیچیک اقتداری را مالک نبود بنا بران این دوره را باید فصلی بین حکمرانی بارکزائی و سدوزائی شناخت که چندی بعد به از بین رفتن ایوب شاه خاتمه یافته و صرف هرات تا مدت درازی در تحت اقتدار محمود و کامران باقی می ماند در حالیکه باقی ولایات افغانستان تماماً در تحت رسوخ برادران فتح خان اداره میشود . اگر بنظر دقت دیده شود همین دوره بین البین برای افغانستان منشاء بدبختی های بزرگ گردیده است زیرا هیچکس دارای اقتدار حقیقی نبود و باین صورت یک هرج و مرج در مملکت حکمفرما و اغیار نیز از آن برای تجزیة ولایات افغانی استفاده شایانی کردند اگر چنانچه سرداران بارکزائی از جرأت کار گرفته یکبار و برای همیشه حکمرانی سدوزائی را در همین وقت که جز نام از آنها چیزی باقی نمانده بود خاتمه داده خود را بحیث پادشاه بالاستقلال جانشین آن ها میساختند و از بین خود شخصی را که یا از روی سن و یا از حیث لیاقت و کفایت طرف قناعت دیگران شده میتوانست انتخاب میکردند خیلی بهتر میشد و نتایج خوبی برای افغانستان بار می آورد متأسفانه که چنین نکردند و یک وضعیت تردد و نفاق بین برادران موصوف روی کار آمد که مملکت را به ملوک الطوائفی و خانه جنگی مواجه ساخت و عناصر مخالف در داخل و خارج از آن استفاده کردند و افغانستان

( ۱ ) الایس میگوید که قبل از معلوم شدن خبر کابل شبردل خان و کندل خان و پردل خان

در برج سدوزائی ها زینه گذاشته شهر را گرفته بودند .

( ۲ ) سراج التواریخ جلد اول صفحه ۱۰۵ - عروج بارکزائی

در همین دور دچار تجزیه و یاریچه یارچه شدن گردید و ابتداء در دوره مزبور کشمیر و ملتان و دیره جات از افغانستان برای همیشه مجزا گشت و تهدید پشاور نیز شروع شد قبل از بیان حکمرانی محمد عظیم خان باید متذکر شد که در خلال او فاتیحه برای دران بار کزانی مشغول جمع آوری جهت انتقام فتح خان به مقابل شاه محمود بود و رنجیت سنگه حکمران زیرک سکبه از موقع استفاذه کرده نه تنها قلعه اتک را که قبلاً متصرف شده و فتح خان آرزوی رهائی آن را تا اخیر عمر خویش بدل میبرد و را بنید مستحکم ساخت بلکه علاوه بر آن به متصرفات افغانی دست گذاشته اولتر ملتان را مطمح نظر قرارداد و در سال ۱۸۱۸ ع ۱۳۳۴ ق در ضمن هرج و مرج و مرجیکه بعد از کور شدن فتح خان و پراگنده شدن برادرانش در افغانستان رخ داد بر ملتان لشکر کشید مظفر خان افغان حاکم آنجا بانهایت دلیری بمدا فعه پرداخت و قلعه ملتان دو ماه محاصره سخت و فجیعی را تحمل کرد و در پایان کار حکمران افغان تا اینکه خودش و دو پسر و دخترش و دو هزار تن از مدافعین افغانی خود را فدا ساختند قلعه را نگذاشتند و چون اتک قبلاً از طرف سکها اشغال شده بود بنابراین باین قسم رنجیت سنگه نه تنها اختیاردار تمام پنجاب گردید بلکه پنجاب بطور قطع از افغانستان جدا شد که تا امروز از آن جدا میا شد ( در حالیکه یادگارهای هزار ساله تسلط افغانستان و افغانیان درین ولایات هنوز بطور بارزی باقی است ) بلکه بر علاوه زمینیه برای انتزاع دیگر ولایات افغانی چون کشمیر و پشاور و دیره جات نیز برای سکها که درین وقت یگانه رقیب افغانستان درین سمت بشمار میرفتند آماده گشت . رنجیت سنگه که اشغال ملتان را بدون هیچیک عکس العمل از طرف افغانها مشاهده کرد جدی تر شده در اخیر سال ۱۸۱۸ ع ( ۱۳۳۴ ق ) زما نیکه محمد عظیم خان باشاه ایوب بطرف کابل حرکت و بار محمد خان برادر خود را بحکومت آن جاگذاشته بود بر پشاور حمله کرد و بار محمد خان شکست خورد و به کوهستان یوسف زلانی عقب نشست و رنجیت حکومت پشاور را به چهار نداد خان ( مالک سابق قلعه اتک برادر عطاء محمد خان وزیر شاه محمود ) سپرد و در خیبر آباد قلعه متیننی به مقابل افغانها افراشته و خود به پنجاب بازگشت اما این وضعیث آذیر دوام نگذرد و بار محمد خان از یوسف زلانی خروج کرد و پشاور را مسترد ساخت و چهار نداد خان افزاینده به شاه شجاع پیوست .

همدرین سال از مشغولیت سرداران افغان در امور داخلی شان استفاده کرده به کشمیر لشکر کشید اگرچه دفعه اول از دست نواب عبدا لجبار خان که حاکم کشمیر بود شکست خورد اما پس از خاتمه کار پشاور دوباره حمله کرده کشمیر را گرفت و جبار خان نزد برادران خویش مراجعت کرد در سال ۱۸۱۹ ع ( ۱۳۳۵ ق ) که از پشاور مایوس شد بر دیره غازی خان حمله برد و نواب محمد زمان خان بن نواب عبدالصمد خان تاب مقابله نیاورده بطرف کابل رفت و دیره غازی خان نیز بدست رنجیت سنگه افتاد و آن را به میربها و لیور بقسم بیول واگذار کرد .

باین قسم در خلال موقعیکه برادران وزیر فتح خان مرحوم برای اخذ انتقام برادر به مقابل شاه محمود مشغول افدا مات بودند و شاه محمود نیز مصروف جنگ با آنها بود افغانستان از بهترین ولایات شرقی خود چون کشمیر ملتان دیره جات محروم شده و زما مدار زیرک

سك آنها را يكي بعد ديگري اشغال كرد و نزديك بود پشاور را نيز بگيرد اما چون ديد كه فعلاً نمی تواند اين نقشه را عملی سازد موقتاً از آن منصرف شد ولی چنان موافقی را بدست آورد كه كليد اين ولايات افغانی بشمار ميرود و چنان حالائی را روی كار آورد كه به سقوط پشاور حتی سنده نيز منجر گردد حال برگرديم به طرز اداره و اقدامات و نقشه های سردار محمد عظيم خان كه در كابل وزارت را بگف گرفته و در حقيقت خودش حكومت ميكرد محمد عظيم خان از فتح خان در برادران وزير موصوف ، شخص عاقل و مدبری بشمار ميرفت ولی از طرف ديگر در شجاعت و سخا از فتح خان و ديگر برادران خويش كمتر بود محمد عظيم خان كه بسن از اكثر برادران بزرگتر بود ( باستينای برخي كه جاه طلبی نداشتند و خود را از حيث نسبت مادر مستحق مقام بزرگی نميدانستند ) ميخواست جا نشين فتح خان مرحوم باشد و برادرانش او را به بزرگی قبول كنند و بخصه كه برای هر کدام تعين نمايد قانع باشند ، اما برادرانش علی العموم برای نامبرده اين حيث را فايل نبودند و از حيث سوابق و خدمات نيز او را از خود برتر نميدانستند - باهم چون برادران موصوف اكثرأ بدسته های برادران سكه منقسم بودند دسته های مزبور هر کدام برای خود سهم مشخص را مطالبه داشتند و در صورتی كه سهم شان داده ميشد بديكر امور مملكت داری مداخله را خواهان نبودند چنانچه هيئتطور هم شد و پردلخان و برادران اش بقند هار و عطا محمدخان و برادرانش بحكومت پشاور قانع شدند و بعضی برادران ديگر نيز بحكومات كوچك تر راضی گردیدند تنها درين ميانه دوست محمد خان بود كه بر قناعت خود رضایت نداشت و زمامداری مطلق را مطالبه ميكرد ، جاه طلبی دوست محمد خان بقدری بود كه ميخواست رئيس تمام خانواده خود او باشد و ديگران در تحت او امر او كمار كنند اگر چه نظر بسن و ديگر ملاحظات شخصی اين جاه طلبی دوست محمد خان درست نبود اما از نظر مملكت و اتحاد ملی با ليافت و كفايتی كه در اين شخص وجود داشت آرزويش مشروع بود و اگر چنانچه برادرانش از نظريات تنگ شخصی ميگذشتند و بنظريه او اتفاق ميگردند نتايج قوی را برای افغانستان و حتی برای خود اين خاندان باز می آورد ولی افسوس كه خوردی سن و نسبت مادری دوست محمد خان كه از يك عرق افغان خالص نبود او را از اين مقاصدش دورنگه داشته و مجبور ساخت مجادله خواهر را برخلاف مصالح مملكت و اخاندان خود در مدت درازی دوام بدهد ، هر گاه دوست خان درين حال كه عدم قناعت برادران ديگر خويش را بمطالبات خود حسن كرد باز بقبادت شخص ديگري چون محمد عظيم خان قناعت مينمود و از دل و جان چنانكه با وزير فتح خان همكار و بازو بود باو نيز همكاری و همدستی نشان ميداد باز امکان داشت شيرازه سلطنت افغانستان از هم نباشد و ملوك الطوائفی دوباره روی كار نيابد .

بهر حال از اين دو صورت يكي هم شكل عملی اختيار ميكرد و كشمکش بين دوست محمد خان و محمد عظيم خان شروع شد در حاليكه ديگر برادران كم و بيش بخصه خود راضی ميبودند يعنی پردل خان يا برادران سكه خود در قندهار و عطا محمد خان و برادران عيني اش در پشاور ( ۱ )

( ۱ ) علاوه بر پنهان محمد عظيم خان نواب جبار خان را كه از كشمير مراجعت کرده بود بحكومت

علاقه غلزائی و بار محمد خان برادر عيني دوست محمد خان را بكوهستان و نواب زمان خان را كه از دير هجرت آمده بود بجلال آباد مقرر کرده بود و نواب اسد خان و نواب احمد خان در كابل همراه خود محمد عظيم خان بسر ميبردند .

ابتداء که محمد عظیم خان بکابل رسید بسبب خلع سلطان علیشاه و نصب ایوب شاه بین او و دوست محمد خان اختلاف رخ داده محمد عظیم خان نتوانست دوست محمد خان را راضی بسازد ، بنابراین دوست محمد خان علی العجاله بطرف غزنی رفت و در آنجا بفکر احداث قلعه مستحکمى افتاد و اراده داشت از آنجا حکومت مستقیمی برای خود تشکیل داده منتظر فرصت باشد - اما محمد عظیم خان که از ابتداء بر او ظنین بود و از همین جهت او را در کابل بحضور خود هم قبول کرده نمیتوانست ار مشاهده اوضاع و اخطار فرستاد که از ترتیبات حربی صرف نظر کنند و اوامر حکومت مرکزی را مثل دیگر برادران اطاعت نمایند . اگرچه دوست محمد خان بظاهر این همه را اطاعت کرد و از توسیع ترتیبات عسکری دست گرفت اما بالمقابل سلطان علیشاه پادشاه مخلوع که در کابل بحالت تهی دستی بسر میبرد آله دست او بوده سعی داشت او را دوباره بر تخت بنشانند در حالیکه محمد عظیم خان جداً طرفدار ایوب شاه بوده از او حمایت مینمود این مجادله دوشاه و دو وزیر بالاخره بقتل فاجعه ناک سلطان علیشاه از دست شهزاده اسماعیل پسر ایوب شاه حینیکه از مهمانی مراجعت میکرد منجر شد و دوست محمد خان که باین قسم امیدهای خویش را نقش بر آب دید بکمال غم و اندوه و مامخیل او بودند مخصوصاً محمود خان بیعت فکر طغیان علنی را بسر میبرد و رانید و خصوصاً وقتیکه سردار محمد عظیم خان در اندوخت میران سند که بمقابل مداخله انگلیزها از او امداد خواسته و فکر حرکت بطرف شکارپور را داشت وضعیت دوست محمد خان بیشتر اسباب اندیشه او گردیده لاجرم تمام خزینه خویش را با خود گرفته نواب اسد خان برادر دیگر خویش را برای مفاهمه با دوست محمد خان نزد او به غزنی اعزام کرد و هر طور بود او را راضی ساخت تا در لشکر کشی شرکت ورزد محمد عظیم خان که علاقه شدیدی بسلامتی ولایات افغانی داشته و از انتزاع کشمیر و ملتان و دیره جات متأثر بود از شنیدن خبر مداخله اجانب در سند باوجود اینکه حکومت او در کابل هنوز قائم شده بود تحمل نتوانسته بفکر لشکر کشی افتاد و تمام برادران خویش را دعوت اشتراك نمود و هر کدام قوایمی را بمعیت یکی دو تن از برادران اعیانی خویش برای امداد او اعزام داشتند در همین ضمن کنگرانسهای برای اداره آینده بین محمد عظیم خان و برادران موصوف صورت گرفت و محمد عظیم خان نقشه های خود را برای حفظ ولایات و استرداد اراضی از دست رفته بصورت همکاری برادران شرح داد و خواهش کرد که هر چند در امور داخلی ولایات خود مستقل میباشند اما در امور عمومی که ربط بتمام مملکت دارد باید بدور حکومت مرکزی جمع باشند و نگذارند که از تفرقه ایشان اجانب موقع دست گذاری را بر خاکهای افغانی پیدا کنند و از همه ضرورتر تشکیل يك عسکر قوی را در تحت اداره حکومت مرکزی پیشنهاد کرد برادران باو درین مقاصد اظهار موافقت کردند ولی اندیشه عموم نسبت به مخالفت دوست محمد خان بود زیرا دوست محمد خان

«سید قاسم رشتیاء»

( باقی در آینده )

بهیچ صورت راضی نمیشد (۱)